

حیات معقول در قرآن با تأکید بر آثار تفسیری علامه جوادی آملی

علی غفارزاده*

چکیده

پژوهش حاضر به دنبال اثبات اصل حیات معقول از منظر قرآن، بیان چیستی حیات معقول و مرتبه نهایی آن، با تأکید بر آثار تفسیری علامه جوادی آملی است. ایشان معتقد است قرآن کریم برای انسان، غیر از حیات دنیوی مادی و حیات اخروی، حیات دیگری را مطرح کرده که اغلب از آن به حیات معقول یاد شده است. این حیات، غیر از حیات انسانی مصطلح؛ یعنی حیوان ناطق است. ایشان این حیات را، یک حیات آگاهانه و عاقلانه می‌داند که در آن از جهل علمی و جهالت عملی خبری نیست. حیاتی است که قوای ادراکی؛ قوه حس، وهم و خیال کنترل و تعدیل و قوای تحریکی؛ شهوت و غضب، توسط عقل، عقال و تعدیل می‌گردد. بر پایه دیدگاه ایشان مرتبه حیات انسانی به سیر در حیات الهی و عالم ملکوت است که گاهی از آن به حیات متألّهانه نیز یاد می‌کند.

واژگان کلیدی

تفسیر کلامی، حیات انسانی، حیات معقول، حیات متألّهانه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طرح مسئله

نظام هستی دارای رمز و رازهای فراوانی است که برجسته‌ترین و پیچیده‌ترین آنها، سر سویدای هستی؛ یعنی وجود آدمی است که گشودن و از پرده برون افتادن آن، جز با مفتاح وحی و دستان گره گشای حاملان آن میسر نخواهد بود. حیات که یکی از بارزترین ابعاد وجودی انسان به‌شمار می‌رود، بسیار رمزآلود است و حقیقت آن به آسانی قابل درک و فهم نیست. از این رو، عموم مردم، حیات جسمانی و طبیعی خود را، آینه تمام‌نمای خود می‌پندارند و در نتیجه تمام توان خود را در راستای تحقق نیازهای آن به کار می‌گیرند و به عبارتی، فهم عامه مردم برای انسان از آن جهت که انسان است، حیاتی فراتر از حیات مادی و دنیوی نمی‌شناسد: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم / ۷) و زندگی را منحصر و محدود در عالم این جهانی می‌دانند: «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (مومنون / ۳۷) و طبیعی است که آنان زندگی را در چهارچوب حیات فیزیکی تفسیر می‌نمایند و دلخوشی آنان جز مظاهر رنگارنگ دنیا چیز دیگری نیست؛ زیرا راه‌آورد و حیطه دانش آنان مضیق و اراده آنان به فراتر از آن تعلق ندارد: «فَاعْرُضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ...» (نجم / ۳۰ - ۲۹)

از این رو، گروه کثیری از خلق، دغدغه‌های بنیادین و نگرانی‌های آزاردهنده دارند که آرامش درونی آنان را متلاطم ساخته است. تنهایی، دلتنگی، حیرانی و سرگردانی، بیهودگی و پوچی و بی‌معنایی بر زندگی آنان سایه افکنده است. طبیعی است که فهم دقیق و عمیق از حیات و زوایایی مختلف آن، برای فائق آمدن بر این نگرانی‌ها، کمک شایانی خواهد نمود. به نظر می‌رسد در این میان، نگرش آموزه‌های دینی به ویژه قرآن کریم به‌عنوان جامع‌ترین کتاب و برنامه زندگی در راهیابی به فهم درست حیات و به تبع آن برای رهایی و پایان دادن به دغدغه‌ها و دل‌مشغولی فکری راه‌گشا باشد. اکنون سؤال‌های پژوهش پیش رو، این است که آیا حیاتی مافوق فهم عامه مردم وجود دارد یا اینکه حیات منحصر در حیات طبیعی محض است؟ بر فرض وجود عالم و حیات دیگر، آیا آن حیات بعد از مرگ محقق می‌شود یا در همین دنیا نیز قابل تحقق است؟ آیا آن حیات یک مرتبه دارد یا مراتب مختلف و متعدد برای آن قابل تصور است و کدام مرتبه آن حیات معقول و انسانی می‌باشد؟ سؤال اصلی این است که دیدگاه استاد جوادی آملی در باره حیات معقول چیست و مرتبه نهایی آن کدام است؟ نگارنده بر آن است که با رویکرد قرآنی و با تأکید بر آثار استاد جوادی آملی و گاهی با استفاده از روایات اهل بیت علیهم‌السلام، پرسش‌های فوق را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و دورنما و تصویر روشنی از

موضوع در اختیار مخاطبان و اندیشوران قرآنی قرار دهد. برای دستیابی به هدف پژوهش، مقاله در محورهای زیر ساماندهی شده است:

حیات معقول

می‌توان گفت پایه‌گذار و خالق اصطلاح «حیات معقول» علامه محمدتقی جعفری است و توصیف حیات به «معقولیت» نشان از جایگاه اساسی حوزه شناخت عقلانی در آن است. بی‌تردید منظور ایشان از عقل، صرف عقل نظری جزئی نیست، بلکه از یک طرف عقل نظری و از طرف دیگر عقل عملی (وجدان آگاه) و هماهنگی آنها با یکدیگر می‌باشد (ر.ک: جعفری، ۱۳۶۰: ۶۲ - ۵۷؛ سعادت‌مند، ۱۳۹۸: ۹۴ / ۱۲ - ۸) وی در مقابل این حیات، «حیات طبیعی محض» را قرار داده است (همان، ۱۳۶۰: ۹) که به نوعی زندگی حیوانی است. ایشان بر این باور است که حیات «طبیّه قرآنی» به استناد آیه ۴۲ انفال همان حیات معقول است. (جعفری، ۱۳۸۴: ۱۷۶) علامه طباطبایی در *تفسیر المیزان* و دیگر آثار خویش اصطلاح «حیات معقول» را به کار نبرده است و به جای آن از واژه «حیات انسانی» استفاده کرده است و در توضیح آن می‌نویسد: حیات انسانی، حیاتی است فکری، نه چون حیوانات غریزی و طبیعی، و زندگی بشر سامان نمی‌یابد مگر به وسیله ادراک که ما آن را فکر می‌نامیم. البته ایشان بر فکر صحیح و استوار تأکید دارند و در ادامه بر این باور است که خدای متعال در قرآن، به طرق مختلف به حیات انسانی اشاره نموده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵ / ۲۵۴) در آثار استاد مطهری نیز این اصطلاح کاربرد نداشته و ایشان نیز، از این حیات، به حیات انسانی یا حیات معنوی یاد می‌کند. (مطهری، بی‌تا: ۲۵ / ۴۴۷: ۳ / ۲۹۳) یادکردنی است که اصطلاح «حیات معقول» در هیچ‌کدام از تفسیر مفسران؛ اعم از مفسران پیشین و معاصر به جز استاد جوادی آملی یافت نشد. چنان‌که اشاره شد، استاد جوادی آملی تنها مفسری است که اصطلاح «حیات معقول» در آثار وی به صورت مکرر استعمال شده است. از منظر ایشان «حیات معقول» همان حیات عاقلانه است که در مقابل حیات جاهلانه قرار دارد. حیات عاقلانه یا آگاهانه حیاتی است که قوای ادراکی؛ قوه حس، وهم و خیال کنترل و تعدیل و قوای تحریکی؛ شهوت و غضب توسط عقل، عقال و تعدیل گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۷۳؛ ۱۳۸۹: ۳۱) البته ایشان برای بیان حیات حقیقی، تنها به این اصطلاح اکتفا نکرده، بلکه از اصطلاحات مترادف دیگری مانند: «حیات متألّهانه» (همان، ۱۳۸۴: ۲۶۰)، «حیات الهی» (همان، ۱۳۸۸: ۱۶۴)، «معنوی» (همان، ۱۳۸۷: ۱۱ / ۵۴۳)، «متدینانه» (همان: ۲ / ۱۶۸)، «متقیانه» (همان، ۱۳۸۹: ۳۴۳) «مقبول» (همان: ۳: ۱۳۸۶: ۱۴۹)، «مسئول» (همان، ۱۳۸۸: ۱۱۸) به کار برده است. اما

حیات معقول و حیات متألّهانه و حیات الهی بیشترین کاربرد را در آثار ایشان دارند. همه این تعبیرها، بیانگر یک حقیقت واحد است و هر کدام از آنها به گوشه‌ای از ابعاد حیات انسانی انسان و عوامل حیات‌ساز وی اشاره دارند و هر کدام وجه تسمیه خاص خود را دارند. در بحث «مراتب حیات از منظر قرآن» به توضیح و تبیین بیشتری درباره حیات معقول و حیات الهی پرداخته خواهد شد.

حیات در قرآن

هدف و تلاش اصلی قرآن بر آن است که مردم را با ماهیت زندگی مادی و این جهانی و حیات روحانی آشنا سازد تا در پرتو آن، از شمار کاروانیان حیات مادی کاسته و بر قافله خواستاران حیات اخروی و معنوی بیفزاید. از این رو، بحث‌های قرآن درباره حیات انسان، بر دو محور متمرکز است: گاهی یادآور می‌شود، بلکه به صورت مکرر تأکید می‌نماید که حیات انسان به زندگی ظاهری این جهانی محدود نمی‌شود - چنانچه برخی از دنیاگرایان و کوتاه‌نظران چنین تصوراتی داشتند و دارند: «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»؛ (مومنون / ۳۷) «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا»؛ (جاثیه / ۲۴) بلکه دنیای دیگری داریم به نام عالم آخرت که مردم از آن غافل هستند و به آن توجهی ندارند و قرآن کریم این روشنگری را به مناسبت‌های مختلف، در آیات متعدد، انجام داده است: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ». (روم / ۷)

در جای دیگر می‌فرماید که برخی‌ها فقط خواهان حیات دنیوی هستند: «فَأَعْرَضُ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (نجم / ۲۹ و نیز ر.ک: احزاب / ۲۸، قصص / ۷۹، هود / ۱۵) و نیز در آیات دیگر یادآور می‌شود که حیات اخروی، حیات بهتر، ماندگارتر، همیشگی و حقیقی است: «وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (قصص / ۶۰)؛ «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ (عنکبوت / ۶۴) «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ». (غافر / ۳۹) و گاهی به ما گوشزد می‌کند که در باطن همین حیات ظاهری و مادی یک حیات دیگری داریم. انسان از نظر منطق قرآن ممکن است زنده باشد؛ یعنی در میان مردم راه برود، ضربان قلبش بزند، مغزش کار کند و در هوشیاری کامل باشد و خون در بدنش جریان داشته باشد، اما در عین حال مرده باشد. از منظر قرآن برخی از انسان‌ها، ممکن است در اثر شرک، کفر، غفلت، جهالت و عوامل دیگر گرفتار مرگ معنوی شده باشند و این انسان‌ها در پرتو تعالیم و عمل به آنها می‌توانند احیاء شوند و از حیات معنوی برخوردار گردند. (ر.ک: انعام / ۱۲۲، نحل / ۹۷) و این حیاتی است که قرآن ما را به آن رهنمون

ساخته است و بحث ما در این مقاله، با تأکید بر آثار استاد جوادی آملی متمرکز بر این موضوع خواهد بود و در ادامه به صورت مفصل بدان خواهیم پرداخت. بنابراین، زندگی و حیات دنیوی، منحصر در حیات ظاهری و مادی محسوس نیست، بلکه از منظر قرآن، زندگی انسان در نشئه دنیا ساحت‌ها و سطوح مختلفی دارد که به بیان آنها پرداخته می‌شود.

اقسام و مراتب حیات انسان‌ها از منظر قرآن

با توجه به مفهوم حیات، اگر آن را به «تولید مثل» یا «توانایی ازدیاد انواع» یا «شکل جدیدی از حرکت ماده» تعریف کنیم، چنان‌که بسیاری از متفکران غربی گفته‌اند، یا ماهیت حیات را محدود به تعریف زیست‌شناسانه آن بدانیم، همان‌گونه که بیشتر غربیان حیات انسان را در قلمرو حیات و زندگی سایر موجودات دانسته و فراتر از ماده، موجودیت و حیاتی برای او نمی‌پذیرند، (احمدزاده هروی، ۱۳۵۷: ۴ - ۳) ابعاد و مراتبی برای آن نمی‌توان در نظر گرفت؛ اما با نگاه عقلی (فراحسی) و اندیشه دینی و قرآنی می‌توان برای حیات انسان ابعاد و مراتبی را برشمرد.

قرآن کریم در نشئه حیات دنیا، دو گونه حیات را ترسیم فرموده است: مادی و معنوی و به عبارتی، «حیات دنیا» و «حیات طیبه» یا «حیات معقول». در قرآن، به هر دو حیات اشاره شده است، اما حیات مادی برای همه موجودات گیتی، اعم از انسان‌ها و حیوانات و گیاهان ثابت شده است و حیات معنوی مختص انسان است که می‌توان همه مراتب اعم از مادی و معنوی را، در چهار نوع حیات بیان کرد:

حیات نباتی: حیات نباتی عبارت از همان قوه رشد و نمو است که مشترک بین نباتات و حیوان و انسان می‌باشد. بنابراین، در حیات نباتی موجود فقط تغذیه و رشد و نمو دارد، ولی از حس و حرکت که نشانه «حیات حیوانی» است و همچنین قوه ادراکات که نشانه «حیات انسانی» است در آن خبری نیست و آیات شریفه «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، (حدید / ۱۷) «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (انبیاء / ۳۰) ناظر بر حیات نباتی است.

برخی از انسان‌ها، تنها «حیات نباتی» دارند و مانند نهال، هدف و همتی جز تغذیه و نمو جسمانی و نوشیدن و پوشیدن ندارند و به عبارتی، سه شاخصه حیاتی نباتی را که «تغذیه»، «تنمیه» و «تولید مثل» است، دارا می‌باشند.

حیات حیوانی: در این مرحله، پای احساس و عاطفه، مهر و کین، دوستی و دشمنی و حرکت ارادی به میان می‌آید و آن مشترک بین حیوان و انسان است. آیات «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» (بقره / ۲۸)،

«إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِي» (فصلت / ۳۹) ناظر بر حیات حیوانی است.

بعضی از حیات حیوانی برخوردارند و به عواطف، حبّ و بغض، شهوت، غضب، جاه‌طلبی و مقام‌خواهی خویش سرگرم‌اند و متأسفانه نظام کنونی جهان بر همین حیات حیوانی استوار است. راهنمای قوای علمی و عملی اینان، وهم و خیال است؛ نه عقل و وحی. از این‌رو، مقام‌خواهی و ارادت و کراهت‌های قلبی آنها بر محور وهم و سنت‌های قومی و جاهلی آنان است؛ نه عقل و سنت‌های الهی. اینان در حیات حیوانی مانده و از این‌رو نکوهش شده‌اند: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». (اعراف / ۱۷۹)

زندگی دسته‌ای از انسان‌ها از این قبیل است. قرآن کریم در وصف کافران می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (محمد / ۱۲) و در جای دیگر می‌فرماید: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ». (حجر / ۳) این گروه چنان در امور حیوانی افراط کرده‌اند که خداوند به رسولش خطاب می‌کند که آنان را به حال خویش رها سازد تا در ورطه حیوانیت خود بمانند و چون چارپایان زندگی کنند: «فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ»؛ (معارج / ۴۲)؛ زیرا ایشان با بی‌اعتنایی به قوه عاقله در غفلت به سر برده و به زندگی دنیا رضایت داده و با جهل مرکب به همان حیات تخدیر شده‌اند: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ». (یونس / ۷)

قرآن به صراحت، حیات غافلان را نیز حیات حیوانی می‌داند: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ (اعراف / ۱۷۹) از منظر قرآن این افراد کور و کُرد و از آنچه در اطرافشان می‌گذرد عبرت نمی‌گیرند و حقایق را نمی‌بینند و نمی‌شنوند و در غفلت بسر می‌برند. همچنین کسانی که حق را نمی‌شنوند و تعقل در حق ندارند و حق را نمی‌فهمند، حیات حیوانی دارند: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا». (فرقان / ۴۴) علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید: طریق به سوی رشد یا سمع است و یا عقل، و دلیل این راه یا عقل است یا نقل. پس آیه شریفه در معنای آیه «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک / ۱۰) است، و معنای آیه این است که: بلکه آیا گمان می‌کنی که اکثر ایشان استعداد شنیدن حق را دارند تا آن را پیروی کنند و یا استعداد تعقل درباره حق را دارند تا آن را پیروی کنند و به دنبال این گمان امیدوار هدایت یافتن آنها شدی که این قدر در دعوتشان اصرار می‌ورزی؟».

حیات معقول در قرآن با تأکید بر آثار تفسیری علامه جوادی آملی □ ۱۴۹

(طباطبایی، همان: ۱۵ / ۲۲۴) بنابراین، در حیات حیوانی، انسان مثل حیوان، استعداد شنیدن حق و استعداد فهم حق را ندارد نه اینکه بفهمد و عمل نکند.

امام علی علیه السلام درباره دوری از چنین حیاتی در نامه خود به عثمان بن حنیف می‌فرماید:

فما خُلقتُ ليشغلني أكلُ الطيباتِ كالبهيمَةِ المربوطةِ همَّها علفها أو المرسلَةِ شغلها تقمّمها.
(نهج البلاغه، نامه ۴۵)

آفریده نشده‌ام تا غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف یا چون حیوان رها شده‌ای باشد که شغلش چریدن و پر کردن شکم باشد.

قرآن کریم آنگاه که از حیات حیوانی سخن می‌گوید، انسان را هم‌ردیف حیوانات و چهارپایان نام می‌برد: «مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (عبس / ۳۲؛ نازعات / ۳۳) نیز می‌فرماید: «كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ». (طه / ۵۴)

مراد از این گونه آیات، اهانت و توهین نیست، بلکه پیام آیات فوق این است که این نعمت‌ها میان شما و حیوان مشترکند و دل‌بستن به بهره‌وری از همین نعمت‌ها، شما را در حدّ حیات حیوانی متوقف می‌سازد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۷۸)

علامه جعفری در باره حیات حیوانی چنین می‌نویسد:

در واقع این نوع حیات؛ حیات در مقابل رکود، جمود و مرگ است. انسان‌ها در این قسم از حیات، با سایر جانداران مشترک هستند و چنان‌که آنها لذتی می‌چشند و آلمی احساس می‌کنند و برای حفظ موجودیت و ادامه حیات خود می‌کوشند، انسان‌ها نیز همگام با آنها در همه پدیده‌های حیوانی شریک و نظیر هم می‌باشند. (جعفری، ۱۳۶۱: ۸۸)

در واقع می‌توان گفت که این گروه جز لذت مادی چیزی نمی‌فهمند. پرده‌های غرور، غفلت و آرزوهای دور و دراز، چنان بر قلب آنان پرده افکنده و آنان را مشغول به خود ساخته که دیگر توانایی درک واقعیت و حقیقت را ندارند.

حیات تعقلی و فکری

حیات تعقلی و فکری عبارت از قوه تعقل و ادراک کلیات است که به واسطه آن از حیوان امتیاز یافته و این نیرو به واسطه آن روح مجرد و نفس ناطقه انسانی است که مدبّر این بدن است.

(طیب، ۱۳۷۸: ۲ / ۲۵۳) این یک حقیقت انکارناپذیر است که برخی از مردمان بی‌ایمان با اینکه درک لوازم زندگی و داشتن حرکات ارادی با سایر حیوانات مشترکند، لیکن به‌خاطر آثار عجیب و افکار و تعلقات عالی‌تری که در آنان مشاهده می‌کنیم، بدون تردید حکم می‌کنیم به اینکه حیاتی فوق حیات سایر حیوانات دارند که علامه طباطبایی از آن به حیات تعقلی و فکری یاد می‌کند، (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷ / ۴۶۵) اما کسانی که از این حیات بهره لازم را ببرند و تعقل و تفکر خویش را در مسیر صحیح به کار بگیرند، به مرحله حیات انسانی و ایمانی راه پیدا می‌کنند و اما اگر از آن استفاده نکنند یا استفاده شیطانی کنند، از نظر ارزشی از حیوانات نیز پست‌تر می‌شوند و حیات تعقلی و فکری از منظر علامه به گروه دوم اطلاق می‌گردد. استاد جوادی آملی از این مرتبه، به «حیات انسانی مصطلح» یاد می‌کند که همان حیوان ناطق است؛ یعنی هر موجودی از عقل و فکر داشته باشد، از نظر عرفی انسان است، اما از نظر قرآن انسان نیست و فاقد حیات حقیقی و مرده است. (جوادی، ۱۳۸۸: ۷۰ - ۶۹)

یاد کردنی است که برخی از مفسران دیگر، از روی غفلت، از این مرتبه به «حیات انسانی» در مقابل حیات حیوانی، یاد کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷ / ۴۶۵؛ داورپناه، ۳: ۱۳۷۵ / ۲۷۹) اما به نظر می‌رسد از منظر آیاتی مانند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَلَّهُ فِي الظُّلُمَاتِ» (انعام / ۱۲۲) و «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (نمل / ۸۰ و روم / ۵۲) انسان‌هایی که حیات تعقلی و فهم و ادراک دارند ولی ایمان ندارند، مردگانی بیش نیستند. بنابراین، از نظر قرآن، حیات نباتی، حیوانی و تعقلی، حیات واقعی محسوب نمی‌شود و به کار بردن حیات انسانی درباره کسانی که از عقل و فهم برخوردارند، اما ایمان ندارند، درست نیست و به‌همین دلیل برخی از مفسران حیات انسانی را همان حیات ایمانی می‌دانند. (گنابادی، ۱۳۷۲: ۵ / ۱۵۷ و ۷ / ۲۷؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۹ / ۵۳۶ و ۱۹۰؛ طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷ / ۴۶۵)

حیات معقول در قرآن

به باور استاد جوادی آملی، انسان تا زمانی که در صدد عملی ساختن آثار قوه وهم و خیال است، مرتبه حیاتش در ردیف حیوانات است. اما اگر یک گام به جلو حرکت کرد و قوه عاقله را حاکم بر قوای وهم و خیال قرار داد، ثمرات و آثار انسانی از آن حیات ظهور می‌کند که تسلیم در برابر حق و ایمان به عالم ماوراء ماده، یکی از مظاهر اصلی آن است (جوادی آملی، ۱۳۷۷ / ۱۶۲)؛ زیرا حکم عقل، اطاعت و پیروی از وحی و نقل را به همراه دارد: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا

لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ». (بقره / ۱۷۱) از آیه شریفه به خوبی استفاده می‌شود که عقل کافران و مشرکان در نهان‌خانه غفلت و وهم و خیال گرفتار است و حیات معقول ندارد و به همین دلیل آنان ایمان نمی‌آورند. از این‌رو، علامه طباطبایی بر این باور است که مؤمن در زندگی خویش از اراده و شعوری، فوق اراده و شعور دیگران برخوردار می‌باشد:

عامه مردم بین مؤمن و کافر فرقی نمی‌بینند و هر دو را از نظر داشتن موهبت حیات برابر می‌دانند، گر چه ظواهر اعمال و صور حرکات و سکنتاشان عیناً شبیه به ظواهر اعمال و حرکات و سکنت دیگران است، اما شعور و اراده‌ای فوق شعور و اراده دیگران دارند و ناگزیر در آنان منشأ دیگری برای این‌گونه اراده و شعور هست و آن حیات انسانی است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷ / ۴۶۵)

قرآن کریم درباره انسان‌های فاقد ایمان می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف / ۱۷۹) بر پایه آیه شریفه، آن آثار کاملی که دل و چشم و گوش در مردم با ایمان دارد، در مردمان بی‌ایمان چنین آثاری دیده نمی‌شود. از سوی دیگر، قرآن برای مردم با ایمان روح مخصوصی را اثبات کرده است: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» (مجادله / ۲۲) علامه طباطبایی از آیات نتیجه می‌گیرد که در مؤمن یک حقیقت و واقعیتی دارای اثر، وجود دارد که در دیگران وجود ندارد و این حقیقت سزاوارتر است به اینکه اسم حیات و زندگی بر آن گذاشته شود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۷ / ۴۶۷) که از این حقیقت به اعتبار اینکه در مقابل حیات نباتی و حیوانی و بالاتر از آنهاست، «حیات انسانی» یاد می‌شود و به اعتبار اینکه عقل گرفتار وهم و خیال و اسیر هوی و هوس نیست و عقل بشری عوالم ماده را در می‌نوردد و معتقد به ماورای عالم ماده می‌شود «حیات معقول» نامگذاری می‌گردد و به اعتبار اینکه با شعور برتر و عقل آزاداندیش، ایمان را انتخاب می‌کند «حیات ایمانی» نامبردار شده است. استاد جوادی آملی یک اصطلاح منحصر به فردی را نیز درباره این حیات استعمال کرده است و آن «حیات متألّهانه» می‌باشد. وی در این باره می‌نویسد: «بدون خداخواهی نمی‌توان حیاتی برای انسان تصور کرد و او را زنده نامید، پس بازگشت حیات متألّهانه انسان به توحید اوست». (جوادی، ۱۳۸۴ / ۵۴)

در جای‌جای قرآن، به این نوع حیات، تصریح و یا اشاره شده است: «أَوْ مَنْ كَانَ مِيثًا فَاحْيِيئَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (انعام / ۱۲۲) در این آیه تصریح شده است که حیات شخص جاهل یا غافل با فرد

عقل و عالم یکسان نیست. قرآن در آیه دیگر از موحد به زنده، یاد می‌کند و کافر را مقابل آن دانسته و او را مرده می‌داند: «لَيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»، (یس / ۷۰) چنان که در آیه دیگر می‌فرماید: کسانی را که در قبر بدن و طبیعت گرفتارند و هم اکنون زنده به گورند، نمی‌توانی بشنوانی و هدایت کنی؛ یعنی کافر مرده است: «وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (فاطر / ۲۲) از منظر قرآن کسانی که دعوت خدا و رسول را بپذیرند، آنان زنده‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال / ۲۴) و کسانی که دعوت خدا و رسول را نپذیرند مرده‌اند و حیات ندارند: «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» (انعام / ۳۶) تنها کسانی که گوش شنوا دارند اجابت دعوت تو را می‌کنند اما مردگان را خدا در قیامت برمی‌انگیزد، سپس به سوی او باز می‌گردند». قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِنَا وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ» (انفال / ۴۲) علامه بر این باور است که: تأیید مومنان و شکست مشرکان برای این بود که خود دلیل روشنی بر حقانیت حق و بطلان باطل باشد تا کسی که هلاک می‌شود و زندگی او تباہ می‌گردد، مستند به دلیل روشن باشد و کسی که زنده می‌شود و حیات می‌یابد، حیات و زنده بودنش، مستند به دلیل روشن باشد، به این بیان روشن می‌شود که منظور از هلاکت و زنده شدن، هدایت و ضلالت است، چون ظاهراً چیزی که مرتبط با وجود بینه و دلیل روشن باشد، همین هدایت و ضلالت است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹ / ۹۲) محمدتقی جعفری در تفسیر این آیه می‌نویسد: «ما این زندگی را به‌عنوان حیات معقول اصطلاح کرده‌ایم». (جعفری، ۱۳۸۴: ۱۷۶)

ایشان بر این باور است که این حیات، بدون آگاهی از خویشتن قابل تحقق نیست و هیچ انسانی نمی‌تواند ادعای برخورداری از «حیات معقول» نماید، مگر اینکه از هویت و اصول و ارزش‌های حیات خویش آگاه بوده باشد. (جعفری، ۱۳۸۷: ۴۰) استاد جوادی آملی نیز، این حیات را، یک حیات آگاهانه و عاقلانه می‌داند که در آن از جهل علمی و جهالت عملی خبری نیست؛ (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۰۸) حیاتی است که قوای ادراکی؛ قوه حس، وهم و خیال کنترل و تعدیل و قوای تحریکی؛ شهوت و غضب، توسط عقل، عقال و تعدیل می‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۷۳) قرآن در جای دیگر، اسم آن حیات جدید را مشخص نموده و از آن به «حیات طیب» یاد می‌کند: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (نحل / ۹۷)

از وصف «طیب و پاکیزه» برای حیات، استفاده می‌شود که این حیات، از نوع حیات انسانی و مرحله برتر آن است که هرگز نمی‌توان در زندگی گیاهی و حیوانی جستجو کرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۷۸)

بر پایه این آیه، حیات انسان دو نوع است: حیات مادی و حیات طیب. از منظر قرآن، زرق و برق‌های دنیوی مادی که اهل دنیا را شیفته خود کرده است، بهره‌پست‌ترین نوع زندگی است: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُمَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثَ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (آل عمران / ۱۴) و پست‌ترین بودن آن به این دلیل است که در هیچ عالمی خدا معصیت نمی‌شود؛ مگر در عالم دنیا و در عوالم برزخ، قیامت، عالم فرشتگان و عالم ارواح، امکان گناه نیست. از این رو، علی‌علیه فرمود: «من هوان الدنيا علي الله أنه لا يعصي إلا فيها ولا ينال ما عنده إلا بتركها» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳) قرآن کریم در قبال حیات دنیوی مادی پست که جز لهو و لعب چیز دیگری نیست، حیات طیب را قرار داده است که این حیات، از آن مؤمنانی است که اعمال صالح انجام می‌دهند. تعبیر لطیف قرآن این است که «فلنحييته حيوة طيبة»؛ یعنی ما به مؤمن حیات طیب می‌دهیم نه اینکه زندگی طبیعی و مادی مؤمن را طیب می‌کنیم. پس، مؤمن، جدای از این زندگی طبیعی که همگان از آن برخوردارند، از زندگی طیب نیز بهره‌مند است که دیگران فاقد آنند. بنابراین، حیات طیب در همین دنیا به مؤمن داده می‌شود. استاد جوادی آملی در این زمینه می‌نویسد:

مراد از حیات طیب، زندگی پاکیزه در جهان آخرت نیست؛ بلکه در همین دنیای طبیعی که افراد عادی با یکدیگر حشر و نشر دارند، مؤمنان از حیات طیب برخوردارند و با اولیای الهی محشورند؛ یعنی با آن که در میان مردم عادی زندگی می‌کنند، ولی با آنان نیستند. در این حیات طیب غم، ترس، اضطراب، حرص، حسد، بخل، آز، کینه، عداوت، جهل و گمراهی راه ندارد؛ چون این عالم، برتر از زندگی طبیعی است. (جوادی آملی، ۱۳۹۸ / ۲۲)

علامه طباطبایی نیز در توضیح این حیات می‌نویسد:

و این حیات جدید و اختصاصی، جدای از زندگی سابق که همه در آن مشترکند نیست، در عین اینکه غیر آن است با همان است، تنها اختلاف به مراتب است نه به عدد. پس کسی که دارای آن چنان زندگی است دو جور زندگی ندارد، بلکه زندگی قوی‌تر و روشن‌تر و واجد آثار بیشتر است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۲ / ۳۴۳)

همچنان که حیات اخروی حیات واقعی، اصیل، فناپذیر می‌باشد، حیات طیب نیز چنین است. علامه طباطبایی نیز در این زمینه می‌نویسد: «انسان دارنده حیات طیب، مستغرق در حیات دائمی و زوال‌ناپذیر و نعمتی باقی و فناپذیر و لذتی خالص از الم و کدورت و خیر و سعادت غیر مشوب به

شقاوت است». (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۲ / ۳۴۳)

بنابراین، می‌توان گفت که از منظر قرآن کریم حیات مادی و حیوانی محدود به دنیا است و حیات انسانی، معقول و طیب، افزون بر دنیا، استمرار دارد و در دنیای ابدی نیز وجود می‌یابد و پایانی برای آن قابل تصور نیست.

نیم‌نگاهی به راه‌های رسیدن به حیات معقول

استاد جوادی آملی درباره راه‌های رسیدن به حیات انسانی و معقول به صورت جداگانه و مستقل بحث نکرده، اما در لابه‌لای سخنان ایشان، اندک اشاراتی به این موضوع شده است که به اختصار عبارتند از:

۱. عقل در رسیدن به این حیات برین، سهم بزرگ و کلیدی دارد. تردیدی نیست که در صورت عدم استفاده از ابزار عقل، زندگی انسان به مرحله حیات حیوانی تنزل پیدا می‌کند و از حیات معقول محروم می‌گردد: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (جوادی آملی، ۱۳۸۸ / ۲۸۶) ایشان در جای دیگر می‌نویسد: اگر انسان از مرحله حس، وهم و خیال عبور کند و به مرحله عقل برسد، به بارگاه حیات حقیقی راه یافته است و اگر عقل، وهم و خیال و هوس را به عقل خود در آورد، در مسیر حیات معقول قدم برداشته است؛ (همان، ۱۳۸۴: ۱۷۳ - ۱۶۹)

۲. یکی دیگر از عوامل رسیدن به حیات انسانی و معقول، پیوند با حقایق و حیانی قرآن کریم است. طبق مضمون آیه ۲۴ سوره انفال، قرآن کتاب حیات‌بخش و عین حیات است که چشیدن و یا نوشیدن آن، زمینه ظهور زندگی معنوی فرد و جامعه را فراهم می‌کند؛ (همان، ۱۳۸۹: ۲۷۴)

۳ - طبق نظر استاد جوادی آملی، ولایت‌مداری سرچشمه حیات معقول است. ایشان در ادامه می‌افزاید: چشمه آب زندگانی نزد ارباب حقیقت، همان ولایت‌مداری و بهره‌بردن از ولایت معصومان علیهم‌السلام است. تنها فرد یا جامعه‌ای از حیات معنوی بهره‌مند است که پیوند ولایی با اولیای خدا داشته باشد و از معرفت ایشان منتعم و از محبت آنان بهره‌مند گردد تا سیرت و سریرت او، سنت حسنه وی را بسازد (همان: ۲۷۳) ایشان در جای دیگر می‌افزاید: حیات معقول را معرفت امام و اعتقاد به ولایت و شناخت شخصیت امام به انضمام اطاعت او تأمین می‌کند. (همان، ۱۳۸۹: مهدی موجود موعود، / ۴۵) ایشان در این مبحث به حدیث رسول خدا «من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلیة» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۳۷۷) که از طریق شیعه و سنی به صورت فراوان نقل شده، استناد می‌کند؛

۴. استاد در کتاب **صورت و سیرت انسان در قرآن** بر این باور است که از منظر قرآن، سه عنصر

اساسی اعتقاد، اخلاق و اعمال در شکل‌گیری هویت حقیقی انسان، نقش‌آفرین است و از ارکان سازنده هویت انسان به‌شمار می‌آیند. کسی که از ایمان برخوردار باشد و اخلاق الهی را در جان خود پیاده کند و بر پایه آن ایمان و این اخلاق، عمل نماید، در فرهنگ قرآن کریم انسان است و این هویت انسانی نه تنها او را از دیگران متمایز می‌سازد، بلکه در قیامت نیز ممیز او از دیگران است. اما کسانی که از این هویت دور بوده و از عقیده، اخلاق و اعمال الهی تهی باشند، گرچه در دنیا شبیه انسان‌ها هستند، اما هرگز به صورت انسان واقعی محسوس نخواهند شد. یادکردنی است که این موضوع می‌تواند گستره مفصلی داشته باشد و محدودیت نوشتاری ما را بر آن داشت تا تنها اشاره‌ای به موضوع داشته باشیم.

حیات الهی

استاد جوادی آملی در مباحث انسان‌شناسی، برخلاف عده‌ای که معتقدند انسان موجود زنده‌ای است که کلیات را درک می‌کند و حیوان ناطق است، بر این باور است که در نگاه وحی، انسان «حیّ متألّه» است و تأله؛ یعنی خداخواهی مسبوق به خداشناسی و ذوب در الوهیت که غالب مومنان از آن برخوردار هستند و به عبارتی، تأله؛ یعنی اینکه انسان در عقاید، اخلاق، فقه، حقوق، و سایر شئون خود موخّذانه بیندیشد و موخّذانه عمل کند. اگر چنین نباشد، به استناد آیه «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» فاقد حیات انسانی به اصطلاح قرآن است و مرده است. (بنگرید: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۵۱؛ همان ۱۳۸۸: ۶۸ و ۷۰) باید توجه داشته باشیم زمانی که ایشان در صدد تعریف انسان است، «حیّ متألّه» به معنای حیات انسانی و حیات معقول است، اما زمانی که در مقام بیان مراتب حیات است، «حیّ متألّهانه» بالاتر و والاتر از حیات انسانی است که از آن به «حیات الهی» نیز یاد می‌کند و به همین دلیل نگارنده این حیات را به صورت مستقل مورد بحث و بررسی قرار داد. ایشان در این زمینه می‌نویسد:

آدمی با بهره‌گیری از عقل و تسلیم در برابر نقل، می‌تواند از حوزه حیات انسانی فراتر رود. این موجود مادی چون دارای روح الهی است، می‌تواند پا را از عالم ماده فراتر گذاشته و در عالم ملکوت سیر کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸ / ۱۶۴)

رسیدن به حیات الهی و عالم ملکوت در نشئه طبیعت، از برترین مقام‌های انسانی است و وصول به آن منحصر به پیامبران و اوصیاء نیست؛ زیرا سایر انسان‌ها نیز، ظرفیت و استعداد ورود به آن عالم را دارند و به همین دلیل قرآن کریم همه انسان‌ها را برای ورود به این مقام ترغیب و تشویق

می‌نماید: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ؛ آیا در ملکوتِ آسمان‌ها و زمین و هر چه خدا آفریده، به دقت نمی‌نگرند». این خطاب که عمومی است و متعلق به غیر معصومان است، در مقام ترغیب و تحریص، شاهد بر این مدعاست که طیران هر انسان از طبیعت و عروج وی به عالم شامخ ملکوت در نهان‌خانه نفس وی تعبیه شده است. انسانی که حامل امانت الهی: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب / ۷۲) و متعلم به اسمای خداوندی: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره / ۳۱) و برخوردار از مقام خلیفه الهی: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره / ۳۰) و مکرم به کرامت سبحانی است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» (اسرا / ۷۰)، این مقامات برای او علماً و عملاً دور از دسترس نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۸ / ۱۶۵) بنابراین، انسان می‌تواند در صورت داشتن انگیزه و اراده قوی، به مرحله حیات الهی راه یابد. در این مرحله، انسان افزون بر اینکه از عقل آزاد شده از اسارت نفس، بهره می‌گیرد و در برابر آموزه‌های دینی و نقل معتبر تسلیم است، اما با توجه به اینکه از روح الهی برخوردار است: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر / ۲۹) می‌تواند، پا را فراتر نهاده و به سوی عالم ملکوت سیر نماید. استاد جوادی آملی در تبیین این مرتبه می‌نویسد:

در این مرتبه از حیات است که انسان با تلاش از مقام عبودی به قرب جایگاه ربوبی بار یافته و زمان و مکان را درمی‌نوردد و با اینکه به ظاهر در این عالم است، در واقع به باطن آن عالم مرتبط است. خدای متعالی خطاب به ابراهیم خلیل علیه السلام به این مرتبه از حیات اشاره دارد: «وَكَذَلِكَ نُفِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». (انعام / ۷۵) (جوادی آملی، ۱۳۸۸ / ۱۶۴)

این طایفه از انسان‌ها، لذت عشق‌ورزی و شیرینی نجوای الهی را چشیده‌اند، بدین جهت، فقط برای رفع تکلیف و عمل به وظیفه عبادت نمی‌کنند، بلکه فرح و نشاط آنان در اتصال و ارتباط با معبود است. از این رو، رسول گرامی اسلام، هر زمان دچار خستگی می‌شد، به نماز رو می‌نمود و با راز و نیاز به درگاه معبود، چشم خویش را روشن می‌یافت؛ «جَعَلْتُ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲ / ۱۴۴) گاه بی‌صبرانه مؤذن را خطاب می‌کرد و می‌فرمود: راحتمان کن و اذان بگو؛ «أَرْحُنَا يَا بَلال». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۰ / ۱۶) و می‌توان گفت کسانی که به این مرحله رسیده‌اند به صورت مداوم در ذکر و نمازند: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (معارج / ۲۳) و هیچ دادوستدی آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد

حیات معقول در قرآن با تأکید بر آثار تفسیری علامه جوادی آملی □ ۱۵۷

و از وظایف خود غافل نمی‌سازد: «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ» (نور / ۳۷) زیرا چهره جان آنان از لذت حضور حق سر سبز گشته و با تمام وجود، آن را چشیده‌اند. می‌توان گفت که یکی از مراتب والای حیات الهی، حیات قدسی است. علامه طباطبایی با استناد به آیه شریفه «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». (بقره / ۲۵۳) در این زمینه می‌نویسد: روح قدسی که خداوند، آن را مخصوص انبیاء دانسته، یک زندگی جدیدی نیست، بلکه درجه بالاتر و والاتری است که پیامبران از آن بهره‌مند هستند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲ / ۳۴۳)

قرآن کریم از یک حیاتی دیگری نیز یاد می‌کند که به تعبیر استاد جوادی آملی (جوادی آملی، ۱۳۹۸) و استاد مصباح‌یزدی (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۳: ۱ - ۳ / ۴۴۴ - ۴۴۳) «حیات ویژه» است که شاید آن را نیز، یکی از مراتب بالای حیات الهی دانست. این حیات اختصاص به اولیای الهی دارد. یکی از مصادیق روشن اولیای الهی، شهداء هستند که قرآن کریم درباره آنان می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (بقره / ۱۵۴) و در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». (آل عمران / ۱۶۹)

استاد جوادی آملی در تفسیر آیه می‌نویسد:

این حیات و زنده بودن غیر از «زنده‌یاد» است که از نام نیک و پیش قدم بودن در کارهای خیر پدید می‌آید، حتی غیر از بقاء روح و عدم فناپذیری آن می‌باشد، بلکه حیات شهید، حیاتی ویژه درپیش خداست که به طور طبیعی اختصاص به اولیای الهی دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱ / ۰۹۷ - ۹۸)

استاد مصباح‌یزدی نیز می‌نویسد:

کسانی که ایمانشان ضعیف است، منظور از زندگی شهدا در آیه را به زنده بودن نام آنها تفسیر کرده‌اند، پاسخ آنان، «وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» است که در پایان آیه آمده است و منظور از زنده بودن شهداء بقاء روح هم نیست؛ زیرا بقاء روح به تنهایی موجب سعادت و حیات مطلوب نمی‌شود و کافران با اینکه در دوزخ بقاء روح دارند ولی آرزو دارند که بمیرند: «وَتَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ»، (زخرف / ۷۷) پس حیات شهداء، حیات ویژه‌ای است که لازمه آن، روزی خوردن نزد خدا و شاد بودن است. پس در لفظ حیات در آیه تصرف می‌کنیم و می‌گوییم منظور، حیات خاص است؛ یعنی حیات مطلوب». (مصباح‌یزدی، ۱۳۷۳: ۳ - ۱ / ۴۴۴ - ۴۴۳)

استاد جوادی آملی بر این باور است که رسول خدا و امامان معصوم به طریق اولی از این حیات برخوردارند:

اگر شهید جبهه ایمان از چنین حیاتی برخوردار است، امامان نور به طریق اولی از این حیات و بلکه برتر از آن برخوردارند؛ زیرا نه تنها جملگی به شهادت رسیده و از این مقام برخوردارند، بلکه شهدا از برکت هدایت آنها به چنین فوز و فیضی می‌رسند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱ / ۹۸)

روایات به روشنی زنده بودن اولیاء الهی را اثبات می‌کنند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «من زارنی بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی». (ابن قولویه، ۱۳۵۶ / ۱۳؛ طبری آملی، ۲: ۱۳۸۳ / ۱۳۹) و همچنین می‌فرماید: «من صَلَّى عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِي سَمِعْتَهُ وَ مِنْ صَلَّى عَلَيَّ مِنْ بَعِيدٍ بُلِّغْتَهُ». (مفید، ۱۴۱۴ / ۹۱) از روایت اخیر استفاده می‌شود که اولیا الهی زنده‌اند و اگر کسی نزدیک مزارشان به آنان سلام دهد، می‌شنوند، بلکه از راه دور هم سلام ما به آنان می‌رسد. امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

إذا بعدت بأحدكم الشقة و نأت به الدار فليعل أعلی منزله و ليصل ركعتين و ليوم بالسلام إلي قبورنا فإن ذلك يصل إلينا. (کلینی، ۱۴۰۷: ۴ / ۵۸۷)

هرگاه مسافت و راه بر یکی از شما دور بود (و نتوانست خود را به قبور ما برساند) پس بر پشت بام خانه خود رود و دو رکعت نماز بخواند و با اشاره کردن به قبرهای ما، سلام و صلوات بر ما بفرستد، که به ما خواهد رسید.

صحت زیارت از دور و آگاهی آن بزرگواران از چنین زیارتی نشان می‌دهد که حیات ائمه علیهم السلام حیات برتر است. در روایتی رسول خدا خطاب به ابوذر می‌فرماید:

أما علمت أئی أری أعمالکم فی منامی کما أراکم فی یقظتی إن عینی تمامان ولا ینام قلبی. (کشی، ۱: ۱۳۶۳ / ۱۲۴)

آیا نمی‌دانی که من اعمال شما را در خواب نیز مشاهده می‌کنم آن‌گونه که در بیداری شاهد آن هستم. چشم‌های من می‌خوابد ولی قلبم نمی‌خوابد.

بنابراین، حیات و مرگ رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام یکسان است؛ یعنی مرده آنان به منزله زنده آنان است، همچنین خواب و بیداری آنها نیز مساوی است.

حیات معقول در روایات

شاید بتوان گفت که یکی از برجسته‌ترین رسالت پیامبر بزرگ اسلام و اوصیای الهی، شکوفایی

دفینه‌های عقلی انسان‌ها و سیر آنان از عالم طبیعت به سوی عالم مثال و عالم عقل بوده است: «وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ». (نهج البلاغه، خطبه ۱) از این رو، در سخنان رسول گرامی اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام نیز حیات معقول و حیات الهی به صورت مستقل مورد توجه قرار گرفته است. این بزرگواران در راستای آگاهی‌بخشی، غفلت‌زدایی، جهت‌دهی عملی به هدف واقعی زندگی و رهایی مردم از ظاهر به سوی باطن، نهایت تلاش خویش را مصروف داشته و چهره حقیقی عالم و حقیقت زندگی را برای مردم تبیین نموده‌اند که گوشه‌هایی از آن در احادیث به‌یادگار مانده از آنان انعکاس یافته است.

گاهی از حیات معقول در روایات، به حیات مَلْکِی و فرشته‌گونه یاد شده است: رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «خلق الله الإنس ثلاثة أصناف: صنف كالبهائم، لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم آذان لا يسمعون بها و لهم أعین لا يبصرون بها، و صنف أجسادهم أجساد بني آدم و أرواحهم أرواح الشیاطین و صنف كالملائكة في ظلّ الله يوم لا ظلّ إلا ظلّه». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۰ / ۲) گروهی از انسانها در مراحل و مراتب حیوانی به سر می‌برند و این همان گروهی هستند که خداوند به پیامبرش وحی فرمود که آنان را به حال خود واگذارد تا مانند حیوانات بخورند و بیاشامند و در پی اهداف و آمال حیوانی خود باشند: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهَمُهُمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (حجر / ۳) حقیقت حیات برای این گروه بی‌معناست. اما برخی خویشان خود را یافته و به جایگاه حقیقی‌شان پی برده‌اند؛ ولی در میدان نبرد زندگی از هوای نفس شکست خورده‌اند با حيله هوا و نیرنگ نفس به ولایت شیطان تن داده‌اند. هوای نفس، روشنایی نور عقل را از آنان گرفته و تحت ولایت شیطان درآمده‌اند؛ اما گروهی از انسان‌ها همانند فرشتگان هستند و به مرحله والای حیات انسانی و معقول دست می‌یابند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸ / ۱۸۲)

در برخی دیگر از روایات به «حياة النفس» تعبیر شده است: «التوحيد حياة النفس» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ / ۳۷) حیات نفس در مقابل حیات بدن و در واقع اشاره به همان حیات معقول می‌باشد. گروه دیگر از روایات این‌گونه حیات را «حياة القلوب» (ابن بابویه، ۱۳۷۶ / ۱۶۶؛ طوسی، ۱۴۱۴ / ۴۸۸؛ کلینی، همان: ج ۱ / ۴۰؛ لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۱۷) «یا حیاة القلب» (کلینی، همان: ۱ / ۲۸ و ۴۰؛ ۲ / ۶۰۰) یا «ربیع القلوب» (شریف رضی، ۱۴۱۴ / ۱۶۴؛ تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ / ۳۲۱؛ حر عاملی، همان: ۶ / ۱۶۷؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۶ / ۶۸) یا «تقوی القلب» (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۸) نام‌گذاری کرده‌اند.

از این روایات استفاده می‌شود که در کنار حیات جسم یک حیات دیگری به نام «حیات قلب»

داریم که برخی از انسان‌ها از هر دو برخوردارند؛ اما گروه دیگری از انسان‌ها فقط از زندگی مادی و جسمانی برخوردارند و گرفتار «موت قلب» شده‌اند که در روایات با عناوین «قَلْبُ الْمَيِّتِ»، «مَاتَ قَلْبُهُ» بدان تصریح شده است. «تقوی القلب» نیز اشاره به همان حیات معقول و حیات انسانی است؛ یعنی روح و جان انسان باتقوا زنده است و بر پایه روایات، قلبی که از تقوا بهره‌مند نیست، او مرده است: «و من قلَّ ورعه مات قلبه». (نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹)

در روایات از «مرض القلب» (همان / ۱۹۲، ۷۴۵، ۵۳۶، ۵۴۵؛ لیثی واسطی، ۱۳۷۶، همان / ۴۴۸) که یک پله بهتر از «موت القلب» است، نیز یاد شده است: «أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ». می‌توان گفت که قلب در صورتی که مریض شود و به مرحله موت نرسد، دارای حیات انسانی است، اما از حیات انسانی ضعیف و از مراحل پایین حیات انسانی برخوردار می‌باشد.

در روایات به شکل دیگری نیز به حیات انسانی و معقول اشاره شده است. بر پایه برخی از روایات انسانیت انسان به عقل اوست: «الانسان بعقله» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ / ۲۶) به همین جهت از دست دادن عقل را، از دست دادن زندگی شمرده‌اند: «فقد العقل فقد الحياة» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۲۷)؛ یعنی کسی که از عقل خود استفاده نمی‌کند و او را به کار نمی‌گیرد و یا اینکه او را فرمانبردار و اسیر هوای نفس قرار دهد در این صورت این شخص از حیات انسانی و معقول بر خوردار نیست.

همچنان‌که انسان‌ها از مراتب مختلف حیات برخوردار هستند، بر اساس تصریح روایات، کسانی که از حیات معقول و زندگی انسانی برخوردارند، در یک مرتبه نیستند و دارای مراتب مختلفی می‌باشند. استاد جوادی آملی در شرح حدیث «خلق الله الإنس ثلاثة أصناف: ... و صنف كالملائكة في ظل الله يوم لا ظل إلا ظله» بر این موضوع تصریح کرده و می‌نویسد:

گروه سوم (و صنف كالملائكة) در مسیر هدایت قرار گرفته‌اند ولی بسیاری از آنان در مقام عمل اسیرند و فقط اندکی به مقام متعالی راه می‌یابند. این گروه در نشئه حیات مادی، معنای زندگی را به خوبی ادراک و هدفمندانه زندگی می‌کنند. این گروه که غایت حیات را در عبادت دیده‌اند و در مسیر حقیقت قرار گرفته‌اند، در درجات معرفت، مختلف‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸ / ۱۸۴)

از این‌رو، طبق فرمایش امام علی علیه السلام دارای مراتب سه‌گانه‌اند: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»؛

(شریف الرضی، ۱۴۱۴ / ۵۱۰) هر سه گروه به شرف عبودیت نائل شده‌اند، اما گروه سوم، خدا را از سر محبت می‌پرستند که مرتبه‌ای اعلاّی عبودیت است که شاید بتوان گفت که همان حیات الهی است. حضرت در جای دیگر در وصف این گروه می‌فرماید: گروهی در دنیا زندگی می‌کنند؛ اما دنیا و امور دنیوی را نمی‌پرستند؛ آلودگی دیگران (غیر خداپرستان) را ندارند؛ با آگاهی و بصیرت زندگی می‌کنند و در ترک زشتی‌ها از همه پیشی می‌گیرند؛ بدن‌هایشان به گونه‌ای در تلاش و حرکت است که گویا میان اهل آخرت‌اند؛ اهل دنیا را می‌نگرند که مرگ بدن‌ها و اجساد را بزرگ می‌شمارند؛ اما بزرگ‌ترین مرگ نزد آنان مرگ دل‌های زندگان است:

كَأْتُوا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِهَا فَكَأْتُوا فِيهَا كَمَنْ لَيْسَ مِنْهَا عَمِلُوا فِيهَا يَمَا يُبْصِرُونَ
وَ بَادَرُوا فِيهَا مَا يَحْذَرُونَ تَقَلَّبُ أْبْدَانِهِمْ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ يَرُونَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُعْظَمُونَ
مَوْتَ أَجْسَادِهِمْ وَ هُمْ أَشَدُّ إِعْظَامًا لِمَوْتِ قُلُوبِ أَحْيَائِهِمْ. (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰)

یادکردنی است که در روایات به‌طور تفصیلی درباره عوامل و موانع حیات معقول بحث شده است که در فرصت جداگانه باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

نتیجه

با مطالعه، تدبّر و تأمل در آیات «حیات» می‌توان گفت که مرکز ثقل آیات قرآن بر دو محور استوار است:

۱. تبیین انواع و اقسام حیات: قرآن به‌طور کلی در ظاهر سه نوع حیات را مطرح کرده است: حیات دنیا؛ حیات الآخرة و حیات طیّبه یا حیات معقول. در قرآن، گاهی «حیات الدنیا» در مقابل «حیات الآخرة» قرار دارد؛ یعنی انسان‌ها یک حیات عمومی در عالم دنیا دارند که گذرا و ناپایدار است و یک حیات اخروی دارند که ابدی و جاودانگی است، که اولی نسبت به دومی در مرحله بسیار پایینی قرار دارد. گاهی «حیات الدنیا» در مقابل «حیات طیّبه» قرار می‌گیرد؛ یعنی انسان‌ها در نشئه دنیا دو نوع حیات دارند؛ یکی مادی، جسمانی و ظاهری، و دیگری معنوی و باطنی که اولی نسبت به دومی پست است و کم ارزش. حیات معنوی، به اعتبار اینکه در مقابل حیات نباتی، و حیوانی و بالاتر از آنهاست، «حیات انسانی» است و به اعتبار اینکه عقل گرفتار وهم و خیال و اسیر هواوهوس نیست و عقل بشری عوالم ماده را در می‌نوردد و با برهان استدلال معتقد به ماورای عالم ماده می‌شود «حیات معقول» از آن یاد می‌شود و به اعتبار اینکه با شعور برتر و عقل آزاداندیش، ایمان را انتخاب می‌کند، «حیات ایمانی» نامبردار شده است.

۲. مراتب مختلف حیات انسان‌ها: بنا بر فهم استاد جوادی آملی از آیات قرآن و روایات، انسان‌ها در مراتب مختلفی از حیات قرار دارند: گروهی در پی اهداف و آمال حیوانی هستند و جز لذت مادی نمی‌فهمند. پرده‌های غرور، غفلت و جهالت، چنان بر قلب آنان پرده افکنده است که مانع ظهور و تجلی حقیقت بر آنان شده است و توانایی درک حقیقت را ندارند. به عبارتی، استعداد شنیدن حق و استعداد فهم حق را ندارند نه اینکه بفهمند و عمل نکنند. برخی دیگر به حقیقت پی برده‌اند ولی در میدان نبرد زندگی، از هوای نفس به صورت کامل شکست خورده‌اند. هوای نفس روشنایی نور عقل را از آنان گرفته و مانع از آن شده که در مسیر حق قرار بگیرند. این گروه حیات تعقلی دارند ولی حیات انسانی و معقول ندارند. گروه سوم، هم حقیقت و هدف حیات انسانی را درک کرده‌اند و هم در مسیر حق قرار گرفته‌اند، ولی در عین حال بسیاری از آنان نیز در مقام عمل و در نبرد با جنود شیطان گاهی شکست می‌خورند و گاهی پیروز. این گروه در مرحله پایین حیات طیبه و معقول قرار می‌گیرند که در قرآن با تعبیر «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» و مانند آن از آنان یاد شده است و در روایات اشاره‌های زیادی در این زمینه به چشم می‌خورد و فقط اندکی به مقام متعالی حیات معقول دست می‌یابند. بر پایه دیدگاه استاد جوادی آملی مرتبه حیات انسانی به اینجا ختم نمی‌گردد، بلکه انسان چون دارای روح الهی است، می‌تواند با بهره‌گیری از عقل و تسلیم در برابر وحی، پا را از عالم ماده فراتر گذاشته و به حیات الهی و عالم ملکوت سیر نماید که البته گاهی اصطلاح «حیات متألّهانه» را نیز در باره این حیات به کار می‌برد.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، گردآوری شریف رضی، ترجمه محمد دشتی.
- آپارین، الکساندر ایوانوویچ، ۱۳۴۹، ۱۳۵۴ حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن، ترجمه هاشم بنی‌طرفی، تهران، کتاب‌های جیبی، فرانکلین.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، ۱۳۷۶، الأملی، تهران، کتابچی.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، ۱۳۸۵، علل الشوائع، قم، کتابفروشی داوری.
- ابن فارس، احمد، ۱۳۷۱ ق، معجم مقاییس اللغة، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
- ابن قولویه، جعفر بن محمد، ۱۳۵۶، کامل الزیارات، نجف، دار المرتضویه.

- ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بيروت، دار الفكر و الدار الصادر.
- بشیری، ابوالقاسم، ۱۳۸۹، *الگوی انسان کامل با رویکردی روان‌شناختی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
- بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۵ ق، *شرح المصطلحات الكلامیه*، مشهد.
- تیممی آمدی، عبدالواحد، ۱۴۱۰ ق، *نور الحکم و درر الکلم*، قم، دار الکتب الاسلامی.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۰، *حیات معقول*، تهران، سیما.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۱، *انسان در افق قرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۸۴، *قرآن نماد حیات معقول*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ج ۳.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۸۷، *حیات معقول*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، *حیات حقیقی انسان*، قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، *سرچشمه اندیشه*، قم، اسراء، چ ۵.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، *سروش هدایت*، قم، اسراء، چ ۵.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، *حکمت علوی*، قم، اسراء، چ ۵.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، *حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه*، قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *ادب فنای مقربان*، قم، اسراء، چ ۵.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *اسلام و محیط زیست*، قم، اسراء، چ ۵.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *جامعه در قرآن*، قم، اسراء، چ ۲.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *حق و تکلیف*، قم، اسراء، چ ۳.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *حکمت عبادات*، قم، اسراء، چ ۱۵.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی*، قم، اسراء، چ ۵.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، *عصاره خلقت*، قم، اسراء، چ ۱۱.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *امام مهدی موجود موعود*، قم، اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *تفسیر انسان به انسان*، قم، اسراء، چ ۵.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *حیات عارفانه امام علی رضی الله عنه*، قم، اسراء، چ ۷.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *فلسفه حقوق بشر*، قم، اسراء.

- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *همنامی قرآن و اهل بیت*، قم، اسراء، ج ۱.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۸، *دنیاشناسی و دنیاگرایی در نهج البلاغه*، قم، اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، قم، مؤسسه آل البيت.
- حسینی همدانی، سید محمدحسین، ۱۴۰۴ ق، *انوار درخشان*، تهران، کتابفروشی لطفی.
- خوری شرتونی لبنانی، سعید، ۱۳۶۱، *اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- داورپناه، ابوالفضل، ۱۳۷۵، *انوار العرفان فی تفسیر القرآن*، تهران، صدر.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۴، *انسان شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۳۴۳ - ۱۳۴۲، *مقدمه الادب*، تهران، محمد کاظم امام.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر، ۱۳۶۴، *مهذب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشیاء*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۰ ق، *المزار*، قم، مدرسه امام مهدی.
- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۸، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، قم، مکتبه المصطفوی.
- صفی پوری شیرازی، عبدالرحیم، ۱۳۹۰، *منتهی الارب فی لغة العرب*، تهران، دانشگاه تهران.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴ ش، *المیزان فی تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، علی، ۱۳۸۹، *مشکاة الانوار*، تهران، مولی.
- طبری آملی، عمادالدین محمد، ۱۳۸۳ ق، *بشارة المصطفی*، نجف، المکتبه الحیدریة، ج ۲.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ ق، *الأهالی*، قم، دار الثقافة.
- فراهیدی، خلیل بن أحمد، ۱۴۰۹ ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.
- فیومی، أحمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم، دار الهجرة.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- کشی، محمد بن عمر، ۱۳۶۳، *رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میرداماد الأسترآبادی)*، قم، مؤسسة آل البيت علیه السلام.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چ ۴.
- گنابادی، سلطان محمد، ۱۳۷۲، *بیان السعادة*، ترجمه رضاخانی و حشمت الله ریاضی، تهران، دانشگاه پیام نور.
- گنابادی، سلطان محمد، ۱۴۰۸ ق، *تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة*، بیروت، مؤسسة الأعلمی.
- لیشی واسطی، علی بن محمد، ۱۳۷۶، *عیون الحکم و المواعظ*، قم، دار الحدیث.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۳، *معارف قرآن*، قم، موسسه در راه حق.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۴، *انسان کامل*، تهران، صدرا.
- مطهری، مرتضی، بی تا، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، قم، کنگره شیخ مفید، چ ۲.

ب) مقاله‌ها

- سعادت‌مند، مهدی، ۱۳۹۸، «نقش انواع شناخت در نظریه حیات معقول علامه جعفری»، *قبسات*، ش ۹۴، ص ۲۱۹ - ۱۹۵، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- عزیزان، مهدی، ۱۳۸۱، «تولد دوباره یا حیات طیبه»، *میلان*، ش ۳۵، ص ۲۶ - ۱۴، قم، معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی